

متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم سلام استاد عزیزتر از جانم: ان شاءالله طاعتتان قبول باشد استاد حقیر مدتیست که به حول و قوه الهی توبه کرده ام و به سلک شاگردی جنابان درآمده ام و اکنون در سیر مطالعاتی در بحث برهان صدیقین در محضر یکی از شاگردانتان هستم. در این مدت سیری بر من گذشته است که به طور اجمال می توانم عرض کنم که باورود به مبحث معرفت نفس یک نحوه وحدت و حضور بسیار شیرینی در من بوجود آمد که آن بنده عاصی را به انسان متفاوتی تبدیل نمود. به طوری که حتی باور آن برای خودم هم سخت بود! مدتی گذشت تا ماه عزیز رجب که بحمدالله فیوضاتی شامل این کمترین شد، اما با ورود به ماه شعبان متأسفانه به دلیل بروز برخی مشکلات این حضور یا دقیقاً نمی دانم چه حالتی بود از من سلب شد. تا اینکه به ماه مبارک رمضان وارد شدیم که بحمدالله مقداری از آن حالت بی حضوری کاسته شده اما یک نحوه رکود و وارونگی در قلبم حکمفرماست، و حالت عمومیم این روزها و شب ها یک حالت اندوهگین و سراسر گرفتگی سینه است. با توجه به عرایض خواهشمندم مورد تفقد و راهنمایی قرارم دهید. خدا عاقبت کار ما و شما را ختم بخیر گرداند. التماس دعا یا علی مدد

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: در هر حال، سالک کوی دوست، بهار و پاییز و قبض و بسطی دارد. و عهد گذشته بعضاً حجاب حضوری می شود که پیش آمده. راهکار انسان در این حالت، آن است که بر عهد جدید خود پایدار بماند. این نوع قبضها، تذکر است تا ما آرام آرام از هستی خود درآییم و به هستی حق نظر کنیم. آن شیرینی را دادند تا دهان ما آب بیفتد که وقتی می خواهند قبض را بدهند، به یأس گرفتار نشویم. به قول جناب فیض کاشانی، قصه‌ی ما و حضرت محبوب از این قرار است:

گفتم فراق تا کی؟ گفتا که تا تو هستی

گفتم که روی خوبت، از من چرا نهان است؟

گفتا تو خود حجابی ورنه رخم عیان است.

گفتم که از که پرسم جانا نشان کویت؟

گفتا نشان چه پرسی؟

آن کوی بی نشان است!

گفتم مرا غم تو خوشتر ز شادمانی

گفتا که در ره ما غم نیز شادمان است!

گفتم که سوخت جانم در آتش نهانم

گفت آنکه سوخت او را کی نادی فغان است؟

گفتم فراغ تا کی؟

گفتا که تا تو هستی

گفتم نفس همین است؟

گفتا سخن همان است

گفتم که حاجتی است

گفتا بخواه از ما

گفتم غم بیفزای

گفتا که رایگان است

گفتم ز فیض بپذیر این نیم جان که دارد

گفتا نگاه دارش غمخانه‌ی تو جان است. موفق باشید